

به طوری که در جای خود روشن است، در اواخر عهد کریمخان زند، معصومعلیشاه کنی، برای احیای طریقه نعمت الله به ایران آمد و با جلب مریدان فراوان، از آن جمله نورعلی شاه و مشتاقعلی شاه، غوغایی در شهرهای مختلف ایران برپا کرد. دولت و علمای شرع نسبت به این قضیه حساسیت پیدا کردند و آقامحمدعلی کرمانشاهی، سردمداری مبارزه همسوی با دولت برضد درویشان را به عهده گرفت. وی در سال ۱۲۱۲ ق معصومعلی شاه دکنی را در آب غرق کرد و در همان سال، فرستادگانش نورعلی شاه را در سرپل ذهاب مسموم کردند. مظفرعلی شاه کرمانی در زندان کرمانشاه درگذشت و مطهرعلی شاه به ضرب تبریزین در حضور فتحعلی شاه مقتول شد. آقامحمدعلی برای تأیید کارهایش از جانب همه علماء، طی نامه‌ای از آنان درخواست نظر خود را درباره درویشان معصومعلی شاهی به قلم آرند و بعضی علما آنچه خواست، نوشتند (علی دوانی، وحید بهبهانی، ص ۴۰۵). در این میان طرفداران و مخالفان صوفیه نیز به سهم خود از علما درباره آنان سؤال می‌کردند که از آن جمله است پرسش در مورد ذکر خفی طبق روش نعمة اللهیه. نمونه کتبی که از دید موافق نوشته شده، ایحاث عشر، تألیف حاج محمدخان قراقرلو می‌باشد که به سال ۱۲۳۸ تألیف شده است؛ و نمونه رسالاتی که از دید مخالف نگاشته شده، رساله فی الاستفسار عن جواز استحضار الذاکر صورة الشیخ فی قلبه حین الذکر اثر میرزای قمی است که در ۱۲۱۳ ق نگاشته است. این اثر در پاسخ سؤالی است درباره طریقه ذکر مریدان شاه نعمت الله ولی که باید صورت شیخ را حین ذکر در قلب حاضر کنند.

تلخیص مطالب این رساله بر اساس جامع الشتات میرزای قمی چاپ سنگی ۱۳۲۴ ق (ص ۸۲۹ - ۸۳۸) و طرائق الحقایق معصومعلی شاه نایب‌الصدر، چاپ محمدجعفر محجوب (ج ۱، ص ۴۳۲ - ۴۵۹) صورت گرفته است. گفتنی آنکه چاپ سنگی طرائق الحقایق در سال ۱۳۱۸ ق صورت گرفته است؛ یعنی نایب‌الصدر رساله میرزا را از نسخه خطی (نه چاپی) نقل کرده است؛ لذا برای تطبیق مطالب و تصحیح بعضی کلمات مفید و لازم بود. ضمناً نایب‌الصدر که خود از صوفیة نعمت‌اللهی است، به دنباله رساله میرزا نکاتی در رد آن نگاشته است.

از میرزا ابوالقاسم قمی (متوفای ۱۲۳۱ ق) صاحب قوانین الاصول، مجتهد و مفتی معتبر عصر فتحعلی شاه سؤالی کرده‌اند درباره ذکر پیروان شاه نعمت‌الله توأم با حالت بدعت‌آمیز در استحضار صورت مرشد حین ذکر در قلب. میرزا به طور قاطع جواب می‌دهد: «استحضار

۱. این کتاب با تصحیح و مقدمه علیرضا ذکاوتی قراقرلو، توسط انتشارات حقیقت (۱۳۸۵) منتشر شده است.

۲. غلات نصیری سجد بر صورت علی علیه السلام را از حسنات می‌شمرده‌اند (بهارستان، ج ۹، ص ۱۱۱۲) سیدمحمدعلی بیاب تشریح نموده که پیروانش در نماز او را در نظر بیاورند و به سوی جایگاه او رو نمایند. شخصاً دیده‌ام که بعضی عوام قدیمی خودمان اصرار داشتند که در هنگام نیت نماز باید یاد مجتهد مورد تقلید را در دل بگذرانند.

نقد دوبرسی کتاب

تلخیص رساله میرزای قمی درباره ذکر نعمة الهیه و نقد طریقه ایشان

علیرضا ذکاوتی قراقرلو

چکیده: رساله «فی الاستفسار عن جواز استحضار الذاکر صورة الشیخ فی قلبه حسین الذکر» اثر میرزای قمی می‌باشد که در پاسخ سؤالی راجع به طریقه ذکر مریدان شاه نعمت الله ولی که صورت شیخ را حین ذکر باید در قلب حاضر کنند، در سال ۱۲۱۳ ق. نگاشته شده است. نویسنده در مقاله حاضر به تلخیص رساله میرزای قمی درباره ذکر نعمه الهیه و نقد طریقه ایشان بر اساس جامع الشتات میرزای قمی و طرائق الحقایق معصوم علیشاه نایب‌الصدر، همت گماشته است.

کلیدواژه‌ها: رساله میرزای قمی، ذکر نعمه الهیه، ذکر مریدان شاه نعمت الله، نقد طریقه صوفیه.

را از التفات به افکار فاسد و وسوس شیطانیه منع می‌کند و از واردات غیبیه و نفخات الهیه غافل نمی‌شود... می‌گوییم اولاً اینها محض دعوی است؛ ثانیاً بر فرض تحقق هم، حصول حالات غریبه و امور عجیبه گاهی از جهت شیطان حاصل می‌شود و گاه از جهت سحر و علوم غریبه و تسخیرات و طلسمات و از اینجاست که علمای کلام اهتمام مالا کلام دارند در تفرقه مابین سحر و معجزه... مراد میرزا این است که بر فرض در اثر ریاضات مرید تحت نظر مرشد بعد از مدتی تخیلات و تصوراتی دهشت‌انگیز یا لذت بخش برای مرید دست دهد، از قبیل تصرف در نفوس است و این امری است ممکن؛ چنان‌که حضرت موسی با آنکه پیغمبر اولوالعزم بود، در برابر ساحران خوف آن داشت که تکذیبش کنند،^۵ و کفار که معجزات پیغمبران را حمل به سحرمی کردند، در اموری بوده که مخالف فهم عامه از باب عرف و عادت باشند و از باب این نبود که شتر را

بگویند گربه است یا ماست را زغال؛ بلکه از باب اموری بوده که در ظاهر بر بسیاری مشتبه بوده، بلکه بسا باشد که بر علما هم مشتبه شود؛ پس امکان عقلی و عادی هست که سحر در صورت معجزه باشد و فرق بسیار خفی باشد...؛ پس آنچه از جماعت قلندریه معهود است که به نظر مردم می‌آورند که اموات قبرستان همگی از قبر بیرون آمدند و تعظیم شیخ قلندر کردند، یا از میان دو انگشت خود باغ و بوستان جنان را می‌نمایند یا از غیب خبر می‌دهند یا طعامی غیر مترقب الحصول حاضر می‌کنند، هیچ کدام از اینها کرامت نمی‌شود و دلیل بر حقیقت نمی‌شود... و همچنین بعضی مریدان را صورتی می‌نمایند که بی اختیار تعظیم می‌کنند و بسا باشد که مریدان ادعا می‌کنند که از برکت شیخ حالتی از برای ما به هم می‌رسد که گویا همه اعضای ما لاله‌الاله می‌گویند (در پاسخ)، باید گفت که ابلیس لعین از هر عالمی عالم ترواز هر ساحری ساحر ترواز هر عابدی عابد ترواز هر رقاصی رقاص ترواز هر مغنی خوش آواز ترواز هر مطربی نوازنده ترواز هر در جمیع علوم ماهر تر است. «وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم»^۶، «ویوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا»^۷ و تسخیر جن و شیاطین هم علمی است؛ پس می‌شود خبر غیبی را جن بیاورد، و دلالت می‌کند بر تشکل انسان...؛ و همچنین منع نمی‌کنیم خدای تعالی به او (مرشد صوفیه) اخبار غیب عطا کند از راه خذلان، در وقتی که او بالمره از آخرت درگذرد...؛ چنان‌که در سوره جمعسق آیه ۲۰ آمده است (من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الآخرة من نصیب)

صورت شیخ مانع از کمال ذکر و ضد اوست» و اینکه استدلال می‌کنند بر اینکه سالک در بادی امر، الفت به محسوسات دارد و به وسیله تمرکز روی صورت مرشد قطع علاقه از محسوسات و دنیویات برای او حاصل خواهد شد، باطل است؛ چنان‌که در محاذات قبله تصویر نباید باشد که خود موجب اغتشاش حواس و انصراف از حضور قلب است، و اینکه حاصل مجاهدات مرید و ارشادات شیخ را «مکاشفات» می‌دانند، میرزا جواب می‌دهد: مناقضات کشفیه از حد بیرون است.

نکته مهم اینکه طبق آنچه در دنباله سؤال آمده، مرید حین ذکر با در نظر داشتن صورت مرشد «یا حی یا قیوم» را تکرار می‌کند که به قول میرزای قمی این کفر محض است؛ زیرا در نهایت مستند به وحدت موجود یا وحدت وجود یا حلول خواهد بود و اگر گفته شود اغلب

مردم مجسم‌اند (یعنی قائل به تجسیم‌اند) و هر کس در خور استعداد خود مکلف است به حدی برسد که قادر به تحقیق مطلب باشد، در آن وقت مقصران مؤاخذ و معاقب خواهند بود و شاید که داستان موسی و شبان ملای روم، ناظر به این باشد؛ چنان‌که از محیی‌الدین (ابن عربی)، مذکور است در حکایت عجل (تأیید گوساله پرستی اصحاب سامری)^۳... مراتب معرفت و فهمیدن تفاوت مظاهر، اختلاف دارد؛ پس ضرر ندارد سالک در بدو سلوک، نظر

به شیخ کند و خطاب «یا حی یا حی» کند؛ از آن جهت که فهم او فوق مقدار تجسم و تشبیه نیست... میرزا در جواب این تفصیل، اولاً شرط عبادت را آگاهی و حضور قلب می‌داند؛ چنان‌که «امر به ترک عبادت شده در قرآن و حدیث از نماز و دعا در حال بی‌خودی و کسل و خواب آلودگی و هم و غم...». دیگر اینکه استدلالات و تقریبات مذکور از قبول سائل، شبیه حرف‌های غلات است؛^۴ یعنی در حقیقت مرید را می‌فریبند «یا حی» را خطاب خدا می‌گویی؛ حال آنکه صورت «مرشد زنده» در نظر توست و منظور همین است؛ چنان‌که شاه نعمت‌الله - که سلسله سؤال کننده به او می‌رسد - صریحاً گفته است:

خواهی که خدای خود ببینی در چهره سیدم نظر کن

«بعضی غلات می‌گویند خدا ظاهر می‌شود در خلقتش و منتقل می‌شود از صورتی به صورتی»؛ چنان‌که در غزل (منسوب به) ملای رومی نیز آمده است: «هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد...».

اینکه گفته‌اند: «تصویر صورت شیخ به جهت جمعیت خاطر سالک

۵. شعراء: ۱۲ و طه: ۶۷.

۶. انعام: ۱۲۱.

۷. انعام: ۱۱۲.

۳. رک به: فصوص الحکم: فص هارونی.

۴. در بخش دیگری از جامع الثنات میرزای قمی، غلات را پیشروان و مقتدایان صوفیه شمرده است (ص ۸۱۷، ۸۲۹).

لطف و استحقاق نمی باشد؛ گاه است از واردات شیطانیه یا موجبات خذلانیه می شود و شاهد آن این است که در جمیع ملل کفر و مذاهب فاسده، مرتاضین و زهاد بسیار است، و مدعیان ذوق و مکاشفه در هر دو مرحله موجود است.

در اینجا میرزای قمی یکی از مکاشفات ادعایی محیی الدین را که بر ضد شیعه امامیه است، نقل می کند.

میرزا در دفع این دخل مقدر که خدا چرا جلوی کذاب و مفتی را نمی گیرد، جواب می دهد: مگر نه اینکه فرعون دعوی الوهیت می نمود و حق تعالی مدت طولانی او را مخدول نکرد؟

پس هر که ملاحظه حال درویشها و قلندریه را بکند، اگر هزار غیب بگویند و اگر هزار قباب طعام از سقف خانه حاضر کنند و هزار مرده قبرستان را به چشم مرید وانمایند، یک مواعتقاد به آنها نباید کرد. جایی که از مثل محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالیقین ثابت نباشد، احیای ده نفر میت، چگونه از برای قلندری که گاه است از لواطه و شراب و امثال آن مضایقه نکند و یک مسئله از مسائل دین خود را نداند...، هزار میت از قبر به استقبال او بیرون می آیند؟ اگر غیب هم بگوید و کرامات دیگر ظاهر کند، همان جهل او در شریعت، بلکه سایر علوم و معارف شاهد کذب و بطلان اوست.

در اینجا میرزای قمی به نظریه اصلی خود برمی گردد که صوفیه دنباله غلات هستند یا دست کم با آنان خویشاوندی دارند؛ این است که می افزاید: «اگر کسی احادیثی که نزدیک به تواتر است، در شأن ابوالخطاب و مغیره بن سعید و بنان و علی بن حسکه و احمد بن هلال عبرتائی و شلمغانی و غیرهم برسد به حسین بن منصور حلاج و غیره و تبری ائمه از ایشان و لعن و نفرین برایشان ملاحظه کند، بر او معلوم می شود که این جماعت را ذره ای مناسبت با شرع و اهل شرع و ائمه اطهار نبود.»

سپس تأکید می کند: متصوفه معاصرش که اُشی اساس شان تصور صورت شیخ (حین ذکر و نماز) است، هدف شان دنیاپرستی است که عوامفریبی های شان به فضیحت انجامیده است.

میرزای قمی سپس به این مسئله می پردازد که ادعای هم ارزش بودن اجازه ذکر، با اجازه روایت و سند حدیث، باطل است؛ زیرا اتصال سلسله های صوفیه به معصوم، محرز نیست و اینکه صوفیه معاصر میرزا «مثل مشتاقعلی و مقصودعلی و نورعلی» خرقة خود را به معروف کرخی می رسانند و «معروف» را دربان علی بن موسی الرضا می دانند، به فرض صحت این انتساب، تازه شیعی بودن معروف هم ثابت نمی شود و خود معروف را کسی از امامیه توثیق نکرده است؛ و اجازه ذکر می گویند امام رضا به او داده، «به صحت نپیوسته است». امام رضا اصحاب ویژه همچون یونس بن عبدالرحمن و فضل بن شاذان

و در سوره هود، آیه ۱۵ (من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیههم اعمالهم فیها وهم فیها لایبخیسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون). و در سوره بنی اسرائیل، آیه ۱۸ (من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموماً مدحوراً کأنمذ هولاء وهولاء من عطاء ربک وما کان عطاء ربک محذوراً).

در احادیث نیز وارد شده ... که هر کس مجاهده نفسانی بکند به امید مطلبی، حق تعالی اجابت می کند؛ چنان که زندیقی که خبر از غیب می داد و حضرت صادق از او سؤال کرد که این مرتبه از چه چیز یافته ای؟ گفت از مخالفت نفس. حضرت فرمود آیا اسلام مخالف نفس توست یا موافق؟ گفت مخالف. حضرت فرمود: پس قبول کن. پس تأمل کرد و قبول اسلام کرد و بعد از آن هر چه از او می پرسیدند، نمی دانست. عرض کرد که تا به حال کافر بودم از مغیبات خبر می دادم، چون است که الحال که مسلمم هیچ نمی دانم؟ حضرت فرمود امر اسلام اعظم از آن است که عوض او این امر جزئی باشد که در آن وقت از آخرت گذشته بودی و به همان جزئی ساخته بود.

حق تعالی به تو کرامت کرد، اما عوض اسلام باید در آخرت باشد.

سپس خود میرزا می افزاید: «بلکه گاه است این مرحله، از ارتداد و استخفاف به دین و قرآن^۱ حاصل می شود»؛ چنان که مکرر شنیده ام که بعضی از این ملاعین به سوزاندن قرآن یا به قاذورات انداختن و امثال این، مراتب چند کسب می کنند؛ از جمله در چند سال قبل از این در کاشان ملعونی از اشقیاء آمده بود و جمعی مرید دور او جمع شده بودند و خبر از غیب می داد، مردم بسیاری به او گرویده بودند. عالم دیندار بزرگواری شنید با جمعی روان شدند تا رسیدند به آنجا که آن ملعون نشسته بود و مردم دور او جمع بودند. آن عالم فرمود ای ملعون برخیز. مریدان هجوم کردند که دفع کنند از او. مؤمنین آنها را متفرق کردند و آن عالم امر کرد که زیر پای او را شکافتند. خمره ای بیرون آمد پر از نجاست و آن ملعون سوره مبارکه یس را در آن انداخته بود. به هر حال اسباب خیر دادن از غیب بسیار است؛ چنان که معجزه و سحر به هم مشتبه می شوند. همچنین کرامت و خذلان و ابتلاهم اشتباه می شوند؛ همچنین نمودن صورتها و غرایب گاه است که از شعبده است و گاه است از خاصیت ترکیبی که می سازند و به حلق مریدان می کنند که آن هم مشهور است و در کتب ایشان مذکور است و گاه است که احضار طعام از جن و شیاطین ساخته می شود، و مکرر ردی می کنند و از برای اولیای خود می آورند؛ چنان که مکرر شنیده ایم؛ پس نباید غافل شد که مکاشفات غیبیه همگی از جانب اقدس الهی از راه

۸. درد استان مشهور فاوست نیز قهرمان داستان درازای فروختن روح خود به شیطان توانایی هایی به دست می آورد.

عمل از او سر می‌زد که بسیاری از مردم معتقد این بودند که مشاهده ائمه علیهم السلام می‌کند تا بعد چندی مصروع دیگری به هم رسید که شنیدم او در حال صرع می‌گفته آنچه فلان مصروع (یعنی اولی) می‌گفته، همه سخن جن و شیاطین بوده و مشاهده ائمه نمی‌کرده» و در آخر می‌افزاید: «قضیه ممکن است که از اصل دروغ باشد!».

و اما حاصلی که از عمل به ذکر به طریقه شاه نعمت‌اللهی به دست آید، در نهایت همان است که خود او به دست آورده: «عقیده وحدت موجود» که عقل و شرع بر ابطال و انکار آن مبین است؛ حتی بر نظریه متألّهین که قائل به وحدت وجودند، برهانی قائم نیست؛ چه جای اینان که قائل به وحدت موجودند.

جمعی از وحدت موجودیان را عقیده بر این است که ذات باری هرگاه تنزل کند به یک مرتبه، عقل می‌شود و بعد از آن تنزل می‌کند نفس می‌شود؛ همچنین تنزل می‌کند... تا آخر به مرتبه جماد می‌رسد. بعد از آن شروع می‌کند از ترقی از جمادیات به نباتیت و حیوانیت و انسانیت و بعد از آن نفس ملکی و بعد از آن عقل و بعد از آن وجود محض می‌شود: «کما بدأ کم تعودون» (اعراف: ۲۹)، و می‌گویند موجود حقیقتی همان ذات وجود است و مهیة عقلیه و نفسیه و غیرهما از عوارض اوست. شبستری گفته: «من و توعارض ذات وجودیم» و مذهب ایشان شبیه به تناسخ است؛ و جمعی را اعتقاد این است که موجود حقیقی نیست، الا شیئی واحد که آن ذات وجود است و تعدد و تکثر امر اعتباری است و تمثیل می‌کنند از برای این موج و بحرا که موج عین بحراست، ولیکن حس ظاهری غلط می‌کند که دو تاست و عبدالرزاق کاشی تصریح به آن کرد که از او پرسیدند از حلول و اتحاد گفت: باطلان؛ لیس فی الدار غیره دیارا! و جماعتی می‌گویند که تعدد حقیقی است نه اعتباری، لیکن وجود حقیقی عین این تعدد است؛ مانند کلی طبیعی نسبت به افراد خود... و عبارت محیی‌الدین در خطبه فتوحات که «سبحان من خلق الاشیاء و هو عینها» ناظر به این است و این غیر حلول و اتحاد است؛ و معانی دیگر هم گفته‌اند و هیچ یک از این معانی موافق عقل و شرع نیست و قول به آنها و اعتقاد به ظاهر و همه این کلمات کفر است و مستلزم مفاسد بسیار هم هست؛ مثل لزوم جبر و انکار معاد جسمانی و امثال اینها...

میرزا همچنان که رساله را با نام شاه نعمت‌الله شروع کرده بود - زیرا سؤال راجع به ذکر با استحضار صورت مرشد در ذهن بود - با اشعاری از شاه نعمت‌الله در وحدت وجود بلکه وحدت موجود، صریح و افراطی خاتمه می‌دهد تا معلوم شود لوازم و مستلزمات اعتقادات ایشان چیست:

داشت. اگر می‌خواست اسراری تعلیم فرماید، به اینان می‌آموخت؛ حتی قاضی نورالله شوشتری که به شیعه تراش شهرت دارد - چون خیلی از بزرگان تصوف را به شیعه‌گری نسبت داد - حتی یک حدیث در مدح معروف نقل نکرده است؛ فقط می‌نویسند: «در زمان امام رضا بوده و علوم ظاهره و باطنه از او اخذ کرده». میرزا می‌گوید تا به حال به «علوم ظاهره» معروف بر نخورده‌ایم و آنچه از علوم باطنه رسیده، یکی همین طور اجازه ذکر (با تصور صورت مرشد) است که اگر کفر محض نباشد، شرک صریح است.

اگر بگویند ائمه، معروف را به خاطر آنکه شناخته نشده، ستایش نکردند، می‌گوییم پس این همه روایات در ستایش مسلمان چیست؟ بعد از این همه اگر انتساب اجازه ذکر به معروف صحیح باشد، تازه می‌شود خبر واحد و بر فرض حجیت خبر واحد، حالا می‌پرسیم ذکر از اصول دین است یا فروع دین؟ خبر واحد که حداکثر افاده ظن می‌کند به درد اصول دین نمی‌خورد و در فروع، نهایت استحباب را می‌رساند؛ اما اینکه ادعا می‌کنند ذکر - به صورتی که می‌گویند - حاصلش معرفه‌الله می‌شود، می‌گوییم: «چگونه کسی به این حدیث ضعیف عمل کند که گاه است مفاد آن بعد از تمام شدن ذکر این باشد که علی شریک خداست یا مشتاق علی خود علی است یا خود خداست یا پیغمبر است - چنان که ابوالخطاب و مغیره می‌گفتند - همگی منافی برهان و دلیل می‌باشد».

و اگر استناد کنند به اینکه «تسامح در ادله سنن جایز است»، این در صورتی است که اولاً مخالف ضرورت عقل نباشد که اگر به سنت هر روایتی عمل کنیم، «زنهار از دین و مذهب برمی‌خیزد!». دیگر اینکه در عمل به سنت (= مستحب) ضرر مسلمی نباشد؛ مثلاً اگر طبق یک روایت ضعیف به امید بهشت دو رکعت نماز بخوانی، ضرری نکرده‌ای؛ [اما] اگر مرشد دو بیت بار ذکر «یا عارف» توصیه کند، عمل به آن روا نیست؛ چون کلمه عارف بر خدا اطلاق نمی‌شود؛ زیرا ماده «عرف» مسبوق به فکریا جهل یا نسیان است؛ یا مثلاً نمی‌شود خدا را نام و صفت «مستیزی» بدهی به این عنوان که «الله یستیزی بهم» در قرآن (بقره: ۱۵) آمده است؛ زیرا اسماء‌الله توقیفی است و اطلاقش هم توقیفی است و چیزی کم و زیاد نباید کرد و از آداب و اذکار من در آوردی صوفیه باید پرهیز نمود. اینکه مدعیان این معانی گاهی نیز به ظهور حالات جذب و بی خودی در اهل سلوک استناد می‌نمایند، میرزا این را با یک مثال رد می‌کند و در واقع به تمسخر می‌گیرد: «من خودم مصروعی را دیدم که در آن حال بیهوشی گاهی تکانی می‌خورد و مرا صدا می‌کرد و می‌گفت ای فلانی امیرالمؤمنین می‌فرماید چنین کن و چنان کن و تو را امر می‌کند به امور خیر، مثل تعمیر مشاهد امامزاده‌ها و ارشاد خلائق... و در آخر بیهوشی تکانی می‌خورد و شروع می‌کند به خواندن نادعلی به آواز بلند؛ بعد از آن به هوش می‌آید و می‌نشست و مکرر این

کفر بگذاشت، راه ایمان یافت
یافت در خدمت امام مجال
بود بواب درگهش ده سال
شیخ معروف را نکو می‌دان
پیر داوود طائی اش می‌خوان

بدینگونه اگر هم معروف به دست امام موسی کاظم علیه السلام مسلمان شده، ده سال دربان حضرت بوده باشد، شیخ طریقت معروف، داوود طائی است که خود مرید حبیب عجمی بوده است.^۹

در مرتبه‌ای جسم است، در مرتبه‌ای روح است
در مرتبه‌ای جان است، در مرتبه‌ای جانان
در مرتبه‌ای جام است، در مرتبه‌ای باد
در مرتبه‌ای ساقی، در مرتبه‌ای زندان
در مرتبه‌ای شاه است، در مرتبه‌ای درویش
در مرتبه‌ای بنده، در مرتبه‌ای سلطان
در مرتبه‌ای فرعون، در مرتبه‌ای موسی
در مرتبه‌ای کفر است، در مرتبه‌ای ایمان
در مرتبه‌ای مخمور، در مرتبه‌ای سرمست
در مرتبه‌ای غمگین، در مرتبه‌ای شادان
در مرتبه‌ای تورات، در مرتبه‌ای انجیل
در مرتبه‌ای مصحف، در مرتبه‌ای قرآن
در مرتبه‌ای یعقوب، در مرتبه‌ای یوسف
در مرتبه‌ای مصر است، در مرتبه‌ای کنعان
در مرتبه‌ای آب است، در مرتبه‌ای کوزه
در مرتبه‌ای قطره، در مرتبه‌ای عمان
در مرتبه‌ای عقل است، در مرتبه‌ای نفس است
در مرتبه‌ای حیوان، در مرتبه‌ای انسان
در مرتبه‌ای دوزخ، در مرتبه‌ای جنت
در مرتبه‌ای زندان، در مرتبه‌ای بستان
در مرتبه‌ای طاها، در مرتبه‌ای یاسین
در مرتبه‌ای حامیم، در مرتبه‌ای سبحان
در مرتبه‌ای دریا، در مرتبه‌ای چشمه
در مرتبه‌ای جوی است، در مرتبه‌ای بازان

بدینگونه صاحب احتمالی اجازه (شاه نعمت‌الله) ثمره‌ای که از درخت ذکر خود چیده، کفر است. دیگر ما چگونه مطمئن شویم و دل بستگی به هم رسانیم؟!

اما سلسله نعمت‌اللهی، اگر هم به معروف کرخی برسد، خود معروف خرقة اش در واقع منتسب است به داوود طائی نه امام رضا؛ چون معروف طبق گفته شاه نعمت‌الله به وسیله موسی بن جعفر مسلمان شده و دربان او بوده؛ چنان‌که در اشعار زیر از شاه نعمت‌الله می‌خوانیم که پس از ذکر افراد سلسله، تاسری سقطی چنین می‌سراید:

باز شیخ سری بود معروف
چون سری سراو بدو مکشوف
او [معروف] ز موسی
[کاظم] جواز احسان یافت

۹. صوفیه شیعی از عصر تیموری به بعد، خرقة‌های طرائق را از طریق چهارزاهد مشهور به چهار امام معصوم ربط می‌دهند: از حسن بصری به علی بن ابی طالب، از بایزید بسطامی به امام صادق، از شقیق بلخی به امام کاظم و از معروف کرخی به امام رضا، که هیچ یک از این انتساب‌ها تاب نقد تاریخی را ندارد و اینجانب ۳۵ سال پیش از این، در حاشیه ترجمه تشیع و تصوف به این مطلب اشاره کرده‌ام (ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۹، ص ۱۱۶، ۱۱۷).